

بهر روز شیدا

که گاه تنها مرهم درد، آرزوی درمان است
چرخشی گرد رمان روز سیاه کارگر، نوشته‌ی احمدعلی خداداده؛ پیش‌گفتار و
پانوشت‌ها: ناصر مهاجر، اسد سیف

جستاری که پیش رو دارید گرد رمان روز سیاه کارگر، نوشته‌ی احمدعلی خداداده،
می‌چرخد؛ «نخستین رمان ادبیات کارگری ایران» که به ویراستاری و با پیش‌گفتار و
پانوشت‌های ناصر مهاجر و اسد سیف منتشر شده است.

در این جستار کمی از خط‌ها و میان‌خط‌های روز سیاه کارگر را می‌خوانیم. گرد روز
سیاه کارگر می‌چرخیم.
خلاصه‌ای از روز سیاه کارگر را بخوانیم.

۱

روز سیاه کارگر در دو جلد نوشته شده است؛ جلد اول در چهارده فصل؛ جلد دوم در
شش فصل.

فصل‌های اول و چهارم جلد اول عنوانی ندارند. دوازده فصل دیگر جلد اول، زیر این
عناوین نوشته شده‌اند: فصل دوم: فرار الله‌داد با عائله خود به مُلکِ کلیایی، فصل سوم:
ناخوش شدن الله‌داد، فصل پنجم: سفر بختیار به شهر کرمانشاهان و بعضی دیگر از
سرگذشت بیماری آن‌ها، فصل ششم: داستان رفتن الله‌داد و عائله‌اش به کتیراچینی،
فصل هفتم: داستان مسافرت الله‌داد و بختیار پسرش برای زیارت، فصل هشتم: آمدن
کربلایی الله‌داد به خانه خود، فصل نهم: داستان حرکت اردوی سالارالدوله برای

تهران، فصل دهم: داستان بی‌بضاعتی بختیار و رفتن به فعلگی انگلیس‌ها و بعضی وقایع، فصل یازدهم: سرگذشت شاهزاده مظلوم میرزا، فصل دوازدهم: داستان بختیار و مجدداً به سر رعیتی رفتن، فصل سیزدهم: داستان زراعت توتون بختیار، فصل چهاردهم: آمدن بختیار به سوی خانه خود و خیالات او.

شش فصل جلد دوم زیر این عناوین نوشته شده‌اند: فصل اول: کوچ بدبخت‌تان، فصل دوم: بختیار دزد رأی، فصل سوم: بختیار و سیاح، فصل چهارم: بختیار و کرمانشاه، فصل پنجم: آسپرد، فصل ششم: خون دل.

جلد اول روز سیاه کارگر از زاویه دید اول شخص ناظر، بختیار، جلد دوم از زاویه دید سوم شخص دانای کل نامحدود روایت می‌شود. همه‌ی روز سیاه کارگر اما ماجرای زنده‌گیی بختیار است.

بختیار در ماه قربان سال ۱۳۰۰ قمری در قریه‌ای در کردستان به دنیا آمده است. پدر بختیار الله‌داد نام دارد؛ مادرش جهان؛ خواهر کوچک‌اش شیرین. پدر بختیار رعیت است. بختیار از شش ساله‌گی همراه پدر کار می‌کند. از قریه‌ای به قریه ای کوچ می‌کند. رعیتی می‌کند. به شهر می‌رود. فعله‌گی می‌کند. همراه پدر به زیارت کربلا می‌رود.

سال‌ها می‌گذرند. پدر بختیار توسط اربابی، حاج کلیایی، کشته می‌شود. شاهزاده سالارالدوله خواهر بختیار، شیرین، را به اجبار عقد می‌کند. چندی بعد شیرین را طلاق می‌دهد. شیرین خواهر سید همدانی می‌شود. بختیار با زنی به نام زهرا ازدواج می‌کند. در همدان ساکن می‌شود. مغازه‌ی پارچه‌فروشی باز می‌کند.

سال‌ها می‌گذرند. بختیار شاهد حوادث تاریخی بسیار است: مشروطیت؛ جنگ جهانی اول؛ کودتای سیدضیاء و رضاخان؛ برکناری سیدضیاء؛ رئیس‌الوزرای قوام‌السلطنه. روایت ناصر مهاجر و اسد سیف از زنده‌گیی احمدعلی خداداده را بخوانیم.

۲

احمدعلی خداداده دینوری به سال ۱۲۶۱ یا ۱۲۶۲ خورشیدی در آبادی شیرخان دینور از دهستان‌های چهارگانه‌ی بخش صحنه‌ی شهرستان کرمانشاهان، چشم به دنیا می‌گشاید.

جلد اول **روز سیاه کارگر** به دوران مجلس ششم، کم‌وبیش هم‌زمان با تاج‌گذاری رضاشاه، در ۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۵ منتشر می‌شود؛ جلد دوم در مردادماه ۱۳۰۷.

احمدعلی خداداده دینوری به دوران جوانی به جنبش مشروطیت دل‌بسته‌گی دارد. در بنیان‌گذاری کمیته‌ی ایالتی کرمانشاه حزب توده در پایان سال ۱۳۲۳ خورشیدی نقش دارد. یکی از شکل‌دهنده‌گان شورای دهقانان و خرده‌مالکین کرمانشاه و نماینده‌ی این شورا است. یکی از هم‌کاران روزنامه‌ی **بیستون** است که در سال ۱۳۲۲ «دوباره به دنیا» می‌آید و از ۳ آبان ۱۳۲۴ تا ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، ارگان شورای متحده‌ی ایالتی کارگران و زحمت‌کشان غرب کشور است.

احمدعلی خداداده دینوری به کمونیسم اعتقاد دارد، اما تلاش می‌کند با «خوانشی برابری خواهانه و مردم‌سالارانه از اسلام» کمونیسم را با اسلام بیامیزد.

احمدعلی خداداده دینوری در سال ۱۳۳۴ بر اثر سکته‌ی قلبی درمی‌گذرد.^{۱۳} نکته‌هایی از پیش‌گفتار ناصر مهاجر و اسد سیف بر **روز سیاه کارگر** را بخوانیم.

خداداده، احمدعلی. (۱۳۹۵)، *روز سیاه کارگر (رُمان): نخستین رُمان ادبیات کارگری ایران*، پیش‌گفتار و پانوش‌ها: ناصر مهاجر، اسد سیف، ایالات متحده‌ی آمریکا، فرانسه، صص ۳۱ - ۱۱^{۱۳}

۳

اسد سیف و ناصر مهاجر زیر عنوان نخستین رمان ادبیات کارگری ایران از ویژه‌گی‌های روز سیاه کارگر سخن‌ها می‌گویند.

روز سیاه کارگر روایت وقایع تاریخی است: «راوی جلد اول روز سیاه کارگر، یعنی بختیار، به وضع نابسامان روستا، مناسبات اجتماعی، ستم مالکان، غارتگری حاکمان و چپاول عوامل دولت از مال مردم، ناامنی راه‌ها [...] نگاهی تازه و موشکافانه دارد.»^{۱۴}

روز سیاه کارگر روایت دوران رشد سرمایه‌داری است: «نویسنده بودوباش مردم و هستی جامعه را در دورانی باز می‌بیند که مناسبات سرمایه‌داری اندک اندک رو به رشد می‌گذارد. شهرها پُرجمعیت‌تر می‌شوند، ساخت‌وسازهای نو برپا می‌گردند، جاده‌های شوسه آمد و شد با اتومبیل را آسان می‌سازد، مؤسسات تمدنی جدید پامی‌گیرند، پوشش مردان تغییر می‌کند، جمعیت‌های سیاسی شکل می‌گیرند، روزنامه منتشر می‌شود، دادگستری و دیوانخانه برقرار می‌گردد [...]»^{۱۵}

احمدعلی خداداده مناسبات ایران باستان و فرنگ را ستایش می‌کند: «[...] نویسنده با انتقاد از وضع موجود، گاه از فرنگ و فرنگی و گاه از تاریخ ایران باستان نمونه می‌آورد تا شاید سرمشقی به دست دهد.»^{۱۶}

راوی جلد اول روز سیاه کارگر نه «دانای کل»، که «من» است: «این اثر در شمار نخستین آثار ادبیات داستانی ماست که راوی آن نه دانای کل، بلکه من است. من راوی، یعنی بختیار در سراسر جلد اول رمان نقش شاهد را دارد، روایت می‌کند،

همان‌جا، صص ۳۶ - ۳۵^{۱۴}

همان‌جا، ص ۳۶^{۱۵}

همان‌جا^{۱۶}

دیده‌هایش را باز می‌گوید و می‌کوشد خود درگیر مسائل نگردد. ناظر می‌ماند و بدین‌وسیله برداشت‌ها و داوری‌های خویش را نیز بر زبان می‌راند.^{۱۷}

در روز سیاه کارگر سه تیپ زن حضور دارند: «در روز سیاه کارگر با سه تیپ زن روبه‌رو هستیم. نخستین تیپ مادر و خواهر بختیار که ایلپاتی هستند، وابستگی به زمین ندارند، به همراه مردان در کسب معاش روانند [...]»

دومین تیپ از زنان همچون زن آینده‌ی بختیار و مادر او، دهقانانی هستند بی‌زمین. هرجا کاری بیابند، آستین بالا می‌زنند [...]»

تیپ سوم از زنان را در شهر کرمانشاه می‌بینیم. این زنان خانه‌دارند. شوهر در بیرون از خانه به کار سرگرم است [...] موقعیت مالی شوهر که خوب باشد، در فکر مُد و خرید لباس‌های جوراجور هستند [...] شماری از آنان شغلی پنهان دارند، دلال ازدواج‌اند و برای صاحب‌منصبان تازه به دوران رسیده، دختران جوان شکار می‌کنند.^{۱۸}

روز سیاه کارگر از سنت قصه‌گویی شرقی و رمان قرن نوزدهم اروپا تأثیر پذیرفته است: «[...] احمد خداداده [...] از سنت قصه‌گویی شرقی نیز بهره برده، چنانچه داستان‌های جنبی را در میان داستان اصلی روایت کرده است [...]»

روز سیاه کارگر نشان رمان‌های قرن نوزدهم اروپا را بر خود دارد. بسیاری از رمان‌های آن دوران از پردازش تجربیدی آدم‌ها و شخصیت‌های داستان فراتر می‌روند و به پیوند میان شخصیت و مکان توجه دارند.^{۱۹}

همان‌جا، ص ۵۰^{۱۷}

همان‌جا، صص ۵۳ - ۵۲^{۱۸}

همان‌جا، ص ۵۳^{۱۹}

در روز سیاه کارگر دنیایی «کافکایی» هم حضور دارد: «یکی از خواست‌های اصلی جنبش مشروطه تأسیس عدالتخانه بود؛ جایی که مردم بتوانند شکوایه‌های خود را مطرح کنند و داد بستانند [...]»

سراسر روز سیاه کارگر گزارش بی‌داد است و صفحات زیادی از آن به عدلیه، عدالتخانه و دادگاه اختصاص یافته است. خداداده چند بار بختیار را به دادخواهی وامی‌دارد و او را به دادگاه می‌فرستد. بختیار یک‌بار هم محاکمه می‌شود و به زندان گرفتار می‌آید. آنچه می‌بیند، همانندی‌هایی دارد با آنچه ژوزف کا در محاکمه‌ی فرانتس کافکا می‌بیند.^{۲۰}

روز سیاه کارگر رمانی رئالیستی است: «پیدایی رئالیسم و انسانگرایی در رمان، پدیده‌ای محدود به یک کشور نبود و نیست. آن را می‌توان منطبق با روح یک دوران تاریخی دانست.

نویسندگان بزرگ همواره بر خلاف جریان اصلی و روزمره‌گی نوشته‌اند. بسیاری از آنان به پیروی از اصول انساندوستی در داستان‌های‌شان مقاومت در برابر وضع موجود را به تصویر کشیده‌اند. آنان آزموده‌ها را به آرمان پیوند داده‌اند تا دنیای بهتری به نمایش بگذارند.»^{۲۱}

در کنار پیش‌گفتار ناصر مهاجر و اسد سیف باز هم روز سیاه کارگر را بخوانیم.
اتصال کوتاه در روز سیاه کارگر را بخوانیم.

۴

اتصال کوتاه در ادبیات، به معنای اعلام حضور واقعیت در متن ادبی است؛ حضور واقعیت عریان؛ واقعیتی که در متن ادبی حل نشده است. اتصال کوتاه اخلاص در روند تخیل است؛ ترفندی پسامدرنیستی: «اگر تمایز بین استعاره و مجاز را به عام‌ترین

همان‌جا، ص ۵۴^{۲۰}

همان‌جا، ص ۵۸^{۲۱}

مفهوم آن به کار بریم، آن‌گاه خود ادبیات ماهیتی استعاری و غیر ادبیات ماهیتی مجازی دارد [...] به عبارت دیگر، بین هنر و واقعیت زندگی فاصله‌ای وجود دارد. خصوصیت نوشته‌های پسامدرنیستی، تلاش به منظور ایجاد اتصال کوتاه در این فاصله است [...] شیوه‌های انجام این کار عبارت‌اند از: تلفیقِ وجوه فوق‌العاده متباین [...] در اثری واحد؛ مطرح کردن و موضوع نویسنده‌گی در متن؛ و برملا کردن عرف‌های ادبی هنگام استفاده از آن‌ها.^{۲۲}

در روز سیاه کارگر حضور نویسنده در متن را می‌خوانیم؛ حضور احمدعلی خداداده را که در صفحه‌های پایانی جلد اول روز سیاه کارگر «اشعاری» به خواننده‌گان تقدیم می‌کند؛ به تواضع تمام: «اشعاری است از طبع ناقابل این فانی احمد خداداده مدی». ^{۲۳} تکه‌ای از آن «اشعار» این است: «ما کشاورز و دهگان ایران / سوخته‌خ و خورشید رخشان / در فصول و ایام ولیالی / بارکش، رنجبر همچو حیوان / رنج بسیار و فاقد ز راحت / دخل بسیار و از بهر دزدان / داس بر مشت و بر دوش / کوزه / خار در پا و خون در گریبان / [...] / فاقد از حق و قانون و انصاف / جمله مایوس از برگ و سامان / انتقامی بکش سخت و پُرزور / وز سبب‌های این تیره‌بختان / برد حق پاکان و نیکان / آه بیچارگان صبحگاهان / حرق کن، عرق کن دفع فرما / غوی ایران و مردم‌فریبان / احمد ای اهل مأوا تو بگذر / درد رعیت گذشته ز درمان.»^{۲۴}

تداخل ژانرها در روز سیاه کارگر را بخوانیم.

لاج، دیوید، وات، ایان، دیجز، دیوید. (۱۳۸۶)، نظریه‌های رمان: از رئالیسم تا پسا مدرنیسم، ترجمهٔ

حسین پاینده، تهران، صص ۱۸۷ - ۱۸۶ ^{۲۲}

خداداده (۱۳۹۵)، صص ۲۰۲ - ^{۲۳}

همان‌جا، صص ۲۰۳ - ۲۰۲ ^{۲۴}

۵

اشعار احمدعلی خداداده در روز سیاه کارگر تنها حضور نویسنده در متن رمان را به رخ نمی‌کشد؛ که بر مبنای تداخل ژانرها نیز انگار روز سیاه کارگر را با ترفندی دیگر می‌آراید. اشعار او بازی تخیل را پیچیده می‌کند؛ که سال‌ها پس از تولد روز سیاه کارگر گفته‌اند که ادبیات داستانی‌ی پسامدرنیستی صحنه‌ی تداخل ژانرها نیز هست: «ادبیات داستانی‌ی پسامدرنیستی انگار صحنه‌ی بازی است؛ صحنه‌ی تصادف‌ها، سکوت‌ها، هرج و مرج‌ها، پراکندگی‌ها، بینامتنیت‌ها، تداخل رسانه‌ها - ژانرها؛ صحنه‌ی متن تکه - تکه.»^{۲۵}

ثبت «اشعار» احمدعلی خداداده اما تنها نمونه‌ی تداخل ژانرها در روز سیاه کارگر نیست؛ که در پایان جلد اول زیر عنوان خاتمه انگار بیانیه‌ی سیاسی نویسنده‌ی رمان را نیز می‌خوانیم: «و مدت هیجده سنه است از عمر مشروطه ایران می‌گذرد و مجلس مقننه پنج دوره طی می‌نماید. اولاً قانونی با اجرای آن برای انتخابات برقرار نشده که عامه ملت باستان را در آن ذبح نماید که تا آزادانه بتوانند به اولین وظیفه ملی و وطنی خود که انتخاب عناصر صحیحه سالمه باشد، مجاز باشند و رفع بدبختی آن‌ها در آتیه بشود. چرا که بر قارئین محترم پوشیده نیست به واسطه اتحاد و دسیسه و فزونی ملک و رعیت و پول، یک جمع واحدند که وکیل بلاعزل و لایزال هستند. علی‌الخصوص دلال‌های آرا و وکیل‌الوکلاها هم از خود دارند.»^{۲۶}

در روز سیاه کارگر اعلام حضور نویسنده در متن رمان و آمیخته‌گی‌ی ژانرها انگار فاصله‌ی جهان تخیل و واقعیت را می‌شکنند. درست اما برخلاف چیزی که رمان‌های

^{۲۵} Hassan, Ihab. (1995), Rumors of change: Essays of five decades, USA,

pp. 97 - 138

صص ۲۰۶ - ۲۰۵

پسامدرنیستی از این ترفندها هدف دارند. انگار به گوش ما می‌خوانند که میان متن **روز سیاه کارگر** و واقعیت فاصله‌ای نیست. انگار صدای نویسنده را به تنها خوانش ممکن متن تبدیل می‌کنند. انگار می‌خواهند به ما بگویند همه‌ی ژانرهای زمانه جز آینه‌ی واقعیت نیستند؛ آینه‌ی آمیخته‌گی‌ی رنج و آرزو؛ آینه‌ی دردی که از شدت تکرار منزل تصویری همیشه‌گی است.

نمای گسترده و نمای نزدیک در **روز سیاه کارگر** را بخوانیم.

۵

در جهان ادبیات داستانی انتخاب نوع نماها، فاصله‌ی خواننده با جهان متن را تنظیم می‌کند؛ فاصله‌ی دوربین نویسنده با جهان را. نماهای گسترده تکرار و روزمره‌گی را ثبت می‌کنند؛ نماهای درشت لحظه‌های ویژه را. نماهای گسترده کلیت را تصویر می‌کنند؛ نماهای درشت حادثه، روان‌شناسی‌ی شخصیت‌ها، موقعیت شخصیت‌ها در مکان و زمان را.^{۲۷}

در **روز سیاه کارگر** اما انگار نه دوربین حرکت می‌کند نه بازیگران؛ که نماهای درشت همه‌ی پرده را اشغال کرده‌اند.

در **روز سیاه کارگر** حادثه از شدت تکرار حادثه نیست. روزمره‌گی‌ی بدون حادثه قابل تصور نیست. لحظه‌ی ویژه همان روزمره‌گی است. باید صفت ویژه را از کنار لحظه برداشت؛ که همه‌ی لحظه‌ها سخت شبیه‌اند.

در **روز سیاه کارگر** شخصیت‌ها گاه چنان شبیه‌اند که انگار از هر فردیتی تهی‌اند. قدرتمندان جز درنده‌گی نمی‌توانند. دردمندان نان در خون خویش می‌زنند و به دندان

شیدا، بهروز. (۱۳۸۳)، جستار «در سوک آبی‌ی آب‌ها» در در سوک آبی‌ی آب‌ها، سوئد، صص ۳۶ -

می‌کشند. درنده‌گی چنان ترسناک است که ترس نیز معنای خویش را از دست داده است. زنده‌گی تا وقتی دیگر به تعویق می‌افتد؛ اگر معنایش فراموش نشود. روز سیاه کارگر انگار تنها تصویر هجوم درنده‌گی و درد است؛ تقدیر تکرار زخم. تدوینی از سه نمای درنده‌گی و درد را بنگریم. بختیار چشم می‌گرداند: « پدرم که دست‌هایش روی سینه بود، با احترام تمام گفت: آقا به سر شما من هیچ‌وقت مال خودم حرام نمی‌کنم [...] نوکر مالک زیادتر متغیر شد، بنای فحاشی گذاشت، با چوب سر مغز پدرم خورد نمود [...] یک نفر از بدبخت‌ها که دست و پای او از سرما افسرده بود و قوه کار نداشت، فراش حاکم چند چوب به او زده که چرا دست از کار کشیده، آن هم فریاد نمود: خداوند تخت و بخت حاکم بهم بزند. دست و پایم کجا که کار بکنم؟

بعد از آنکه فراش خیلی او را زد، حاکم هم که این حرف شنید، حکم کرد بیچاره به معرض سیاست آورده، چاله‌ای داد کردند و سر آن بدبخت میان چاله تا سینه گذاشته و پای او به طرف هوا نموده [...] صبح زود حضرت آقا از مسجد برگشته، به طویله آمد. و به من فرمود: بختیار دوندگی‌های خودت نمودی، حال آمده پناه آورده‌ی. احمق مگر نمی‌دانستی [...] احکام شرع مبین به میل دلخواه ماها جاری می‌شود. شما می‌خواستید از من مال بگیرید. عرض کردم: آقا غلط کردم، عن جویدم، سر به سنگ زدم.»^{۲۸}

جای روز سیاه کارگر در تاریخ رمان فارسی را بخوانیم.

۶

روز سیاه کارگر را شاید بتوان در دو دوره از تاریخ رمان فارسی جای داد؛ بر مبنای موضوع‌اش در دوران مشروطیت؛ بر مبنای تاریخ انتشارش در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰.

رمان یا رمان‌گونه‌ی دوران مشروطیت را شاید بتوان در پنج اثر محدود کرد: کتاب احمد، نوشته‌ی طالبوف تبریزی، سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیک، نوشته‌ی زین‌العابدین مراغه‌ای، یوسف شاه یا ستارگان فریب‌خورده، نوشته‌ی فتحعلی آخوندزاده، سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، نوشته‌ی جیمز موریه، جهودکشان، نوشته‌ی نویسندگی ناشناخته، به تصحیح، هارون وهومن.

هر پنج رمان یا رمان‌گونه‌ی دوران مشروطیت را شاید بتوان بر مبنای درون‌مایه‌شان در یک گروه جای داد و از جمله صدای دو نوع تقابل را در همه‌ی آن‌ها شنید؛ تقابل اسلام مسلط و اسلام آرمانی؛ تقابل عقل و خرافات.

در رمان یا رمان‌گونه‌های دوران مشروطیت اسلام مسلط مرگ‌آفرین و فریب‌کار است؛ اسلام آرمانی زنده‌گی‌ساز و بلندنظر.^{۲۹} عقل دوران روشن‌گری افسون جهان می‌زداید و قانون و مسئولیت را بر جهان حاکم می‌کند؛ خرافات تنها استبداد و تسلیم می‌آفریند.^{۳۰}

رمان فارسی در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰ خورشیدی را شاید بتوان بر مبنای درون‌مایه‌شان به دو گروه تقسیم کرد: رمان تاریخی، رمان اجتماعی. در میان رمان‌های تاریخی از جمله می‌توان به رمان سلحشور، نوشته‌ی عبدالحسین

شیدا، بهروز. (۱۳۸۶)، جستار «چشم عقل دید خدایی دارد» در می‌نویسم توقف به فرمان نشانه‌ها،

صص ۱۲۴ - ۱۱۷^{۲۹}

همان‌جا^{۳۰}

صنعتی‌زاده، اشاره کرد؛ در میان رمان‌های اجتماعی، به رمان **تهران مخوف**، نوشته‌ی مشفق کاظمی.

درون‌مایه‌ی **سلحشور** ستایش ناسیونالیسم ایرانی است؛ ستایش اندیشه‌ی ایرانی در دوران پیش از اسلام؛ دوران پیش از حمله‌ی اعراب. درون‌مایه‌ی **تهران مخوف** نقد تجدیدی است که بنیان‌های اخلاق سنتی‌ی جامعه را سست کرده است.

در رمان فارسی‌ی سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰ انگار چشم‌ها به دو سوی گذشته دوخته شده‌اند. رمان تاریخی گذشته‌ی پرافتخار ایران باستان را آواز می‌کند؛ رمان اجتماعی راه‌رهایی را در اخلاق سنتی می‌جوید.

در **روز سیاه کارگر** انگار اما درون‌مایه‌ی رمان دوران مشروطیت و رمان تاریخی‌ی سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰ تنها در حد آرزوهایی خام - ناشدنی باقی مانده‌اند؛ آرزوی آمیخته‌گی‌ی اسلام آرمانی و عقل دوران روشنگری از یک‌سو؛ دل‌تنگی برای ایران دوران باستان از سوی دیگر.

انگار صدای نویسنده‌ی **روز سیاه کارگر**، احمدعلی خداده، که در مقدمه‌ی خود تلاش کرده است «اسلام آرمانی» را با «تقدس رنج‌بر و کارگر» بیامیزد، سخت شکست خورده است: «سپاس ایزد یگانه را سزاست که پیغمبران را محض شناسایی مقام الوهیت و وحدانیت خود بر بندگان فرستاد. و جمله خدا را به یگانگی و لاشریکی معرفی نموده - خاصه خاتم‌النبیین محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله و سلم عالم را به کلمه مقدس لاله‌الاله دعوت فرمودند. سپس درود فراوان نثار روح پُر فتوح ائمه اثنی عشر، مروجین دین حنیف پیغمبر باد.

اما بعد، پوشیده‌نماند این گروه رنج‌بر و کارگر (هر کدام قدر خود بدانند) مقدس و نیکوترین مردمانند - و یا افتخار اولاد انسان می‌باشند.»^{۳۱}

انگار صدای نویسنده‌ی رمان روز سیاه کارگر احمدعلی خداده در مقابل متن روز سیاه کارگر شکست خورده است؛ در مقابل این صدای شاهزاده مظلوم میرزا که قصه‌ی خود را می‌گوید؛ تداوم تسلط اسلام مرگ‌آفرین در دوران مشروطیت را: «مدت حبس من هفت روز طول کشیده تا خلاص شدم و به خانه خود آمدم [...] خانم به حمام رفته بود. غیر از دایه پیر خودم کسی نبود. او را به معرض جواب سؤال درآورده [...] و چنین گفت که بعد از حبس شما، بعد از ظهر جناب مستنطق که آدم گردن‌کلفتی بود، با یک فراش و یک آخوند به خانه آمدند [...] فراش را دم در و آخوند را میان حیاط و خود با خانم در اتاق ماندند. پس از یک ساعت، مستنطق در را باز کرد، بیرون آمد و رفت. من فوراً به اتاق داخل شده، رنگ پریده خانم با تشک پهن شده [که] علامت چند قطره منی بر آن باقی بود، دیدم [...]»

[...] همین که ورود به تهران نموده، با حرارات تمام مشغول کار شدم [...] بالاخره بلیت گرفته، به پارلمان که مجلس وکلای ملت ایرانند، رفتم. و هرچه در آنجا آدم دیدم، تمام از سید و آخوند و اشخاص مستبده یا اغنیازاده بودند که هزار و اندی سال است ملت ایران را چون زالو می‌مکند.^{۳۲}

شاید هم از این رو است که در روز سیاه کارگر آرزوی بازگشت به زبان و جامه‌ی ایران باستان هم جان‌سختی می‌کند؛ بی‌آن که رگه‌های تجدیدی که از دوران قاجار آغاز شده است، ستایش شود. بختیار به مسیو چنین می‌گوید: «هیچ‌وقت حس اتفاق و استقامت و خونگرمی چون سایر ملل از ماها دیده نمی‌شود. خداوند تعالی کیفر این سیه‌بختی و تیره روزگاری ایرانیان را از این پیشواهای مقلد اخلاق [و] آداب عرب و آخوندهای عوام‌فریب بکشد که از هزار و سیصد سال قبل، وسیله تحصیل عربی به دست آن‌ها افتاده، ملت را غرق نادانی و جهالت و موهومات خود نموده [...] و ماها

ایرانی امروزه، اشد احتیاج به دو چیز داریم که ملیت ما را بر سر پای خود نگه دارد: اول لباس، البته لزومت نکرده که ماها به روی اقسام لباسها محاجه نماییم. مستوره لباس زن و مرد ایرانی باید بر وفق البسه قدمای ما که اشکالشان در تخت جمشید، تنگ شاپور و بیستون و طاق باستان، نقش است، هر کدام را عقلائی ماها انتخاب نمایند، لباس عمومی را تشکیل دهد. دویم زبان، آن هم خیلی آسان و ممکن است؛ زیرا که دولت تشکیل یک آکادمی را بدهد مخصوص قواعد زبان پهلوی.^{۳۳}

چه گونه گئی حضور دوران تاریخی در روز سیاه کارگر را بخوانیم.

۷

حضور یک دوران تاریخی در رمان را شاید بتوان به دو نوع حضور تقسیم بندی کرد: حضور چهره ها و حوادث تاریخی به عنوان محور رمان؛ حضور یک دوران تاریخی تنها به عنوان ظرف زمانی رمان.

در فرهنگ های نقد ادبی حضور نوع اول را بنیان رمان تاریخی خوانده اند؛ رمانی که تلاش می کند گرد محور روی دادها یا چهره های تاریخی، شرایط اجتماعی - روانی حاکم بر یک دوران تاریخی را تصویر کند.^{۳۴} رمان تاریخی آمیخته گئی روی داده های تاریخی و تخیل است.^{۳۵}

حضور نوع دوم را بنیان رمان زمانه می خوانیم و در تعریف آن چنین می گوئیم: رمانی که اگرچه رد پای یک دوران تاریخی را به تمامی بر خویش دارد، اما برخلاف

همان جا، صص ۳۶۹ - ۳۶۸ ۳۳

کادن، جی، ای. (۱۳۸۰)، فرهنگ ادبیات و نقد، ترجمه ی کاظم فیروزمند، تهران، ص ۱۸۹ ۳۴
 غلام، محمد. (۱۳۸۱)، رمان تاریخی، سیر و نقد و تحلیل رمان های تاریخی فارسی: ۱۳۳۲-۱۳۸۴،
 صص ۵۳ - ۴۱ ۳۵

رمان تاریخی، گردِ محورِ روی‌داده‌ها یا چهره‌های تاریخی بنا نمی‌شود؛ که روی‌داده‌های زنده‌گی‌ی گم‌نامان تاریخ را موضوع دارد.

بر مبنای تعاریف خویش رمان‌هایی چون **شمس و طغرا**، نوشته‌ی محمدباقر خسروی، **عشق و سلطنت**، نوشته‌ی شیخ موسی کبودر آهنگی، **داستان باستان**، نوشته‌ی میرزا حسن‌خان بدیع، **سوء قصد به ذات همیونی**، نوشته‌ی محمدرضا جولایی، **را رمان تاریخی می‌خوانیم**؛ رمان‌های **مدار صفردرجه**، نوشته‌ی احمد محمود، **رازهای سرزمین من**، نوشته‌ی رضا براهنی، **زمستان ۶۲**، نوشته‌ی اسماعیل فصیح، **تالار آینه**، نوشته‌ی امیرحسن چهلتن را رمان زمانه.

در نخستین نگاه **روز سیاه کارگر** رمان زمانه است، چرا که در آن چهره‌ها و روی‌داده‌های تاریخی بنیان حوادث نیستند؛ چرا که شخصیت‌های گم‌نام صحنه را پر می‌کنند؛ چرا که همه‌ی روزمره‌گی‌ی دهاتی‌ها و شهری‌ها و ایلپاتی‌ها، یک دوران تاریخی را می‌سازند: «و در همین فصل ایل جمهور و ذوله که گرمسیر و کوهستان می‌نمایند، از کوهستان همدان که بیلاق آن‌ها است، آمده رو به گرمسیر خاک کلهر و سنجابی می‌رفتند. یکی از احشام‌نشین‌ها با پدرم دوست بود. و خیلی خواهش نمود مرا برای بره‌چراندن نزد او اجیر نماید. [...]»

من با ایل رفته وضع زندگانی آن‌ها بدتر از دهاتی. در این موقع‌های باران، گاو و الاغ و مادیان بار می‌نمودند، گله را از جلو برده، روزی دو فرسخ الا سه فرسخ حرکت می‌نمودند. و در روی زمین‌های مرطوبی، سیاه‌چادر را برپا نموده، اجاقی برای بعضی خوراک روشن می‌نمودند.»^{۳۶}

روز سیاه کارگر را رمان زمانه می‌خوانیم، اما فراموش نمی‌کنیم که حضور روی‌دادهای دوران تاریخی در آن چنان چشم‌گیر است که در همه‌ی چشم‌اندازها و به همه‌ی چشم‌ها سخت پیدا است؛ هر چند که هیچ‌یک از شخصیت‌های تاریخی به شخصیت‌های اصلی‌ی رمان تبدیل نمی‌شوند.

در روز سیاه کارگر دوران تاریخی آبستن مرگ‌ها و مرگ‌آفرین‌ها است: «و سردار مجلل مشهور تُرک [...] به دربار سالارالدوله آمده، معتمدالدوله شده بود. و در این روزها به ریاست جلادان عهده‌دار شد. غیر از دو دار که سر پا نموده هر دفعه چهار پنج نفر مجاهد به فراز دار می‌شد. درخت‌های میدان هم بیکار نماند؛ مجاهدین را به درخت می‌بستند؛ تیرباران می‌نمودند. چنان خون‌ریزی و قصابی شد [که] تا مدتی برفهای میان میدان از خون شهیدان راه آزادی گلناری بود.»^{۳۷}

بن‌مایه‌های روز سیاه کارگر را بخوانیم.

۸

بن‌مایه‌ی یک متن ادبی را شاید بتوان چنین تعریف کرد: هریک از فکرها یا اندیشه‌های مسلط در یک اثر ادبی؛ که ممکن است یک تصویر یا شخصیت مکرر یا حادثه یا شیئی یا الگوی زبانی مکرر باشد؛ جزء تکرار شونده.^{۳۸}

بن‌مایه‌های روز سیاه کارگر بسیار اند؛ همه‌ی چیزهایی که ستم و رنج را تداعی می‌کنند؛ قدرت و تحقیر را؛ از آن میان دشنام، کتک، تجاوز. به نقل قولی نیاز نیست. هر جای روز سیاه کارگر را باز کنیم، ردپای این بن‌مایه‌ها پیدا است؛ ردپای جهانی که در آن از ستم و رنج غوغا است.

همان‌جا، ص ۱۵۹، ۳۷

کادن، جی. ای. (۱۳۸۰)، فرهنگ ادبیات نقد، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران، صص ۲۴۹ و ۲۲۲، ۳۸

تفاوت زاویه دید در دو جلد روز سیاه کارگر را بخوانیم.

۹

جلد اول روز سیاه کارگر از زاویه دید اول شخص ناظر روایت می‌شود؛ جلد دوم روز سیاه کارگر از زاویه دید سوم شخص دانای کل نامحدود.

زاویه دید اول شخص ناظر، زاویه دید یکی از شخصیت‌ها رمان است که ماجراهایی را روایت می‌کند که بر او و دیگر شخصیت‌ها می‌گذرد. زاویه دید سوم شخص دانای کل نامحدود، زاویه دید راوی‌ای است که نه تنها ماجراها، که ذهن شخصیت‌های قصه را نیز روایت می‌کند.^{۳۹}

راوی‌ی جلد اول روز سیاه کارگر «من» است؛ راوی‌ی جلد دوم روز سیاه کارگر «او». شاید هم از این رو است که شب پردرد را در دو جلد روز سیاه کارگر به دو زبان می‌خوانیم. شکست جنبش مشروطه را از زاویه دید اول شخص ناظر، از زبان بختیار، در جلد اول روز سیاه کارگر چنین می‌خوانیم: «بعد از این دستگاه مشروطه مشید و مبسوط گردید. قوانین در ولایت منتشر نمودند. برای انتخابات و ندای آزادی، مساوات، حریت در تمام ایران بلندآواز شد. محرمانه می‌گویم: فقط لفظ بود، معنی نداشت. زیرا که پرده‌بازی تجدید شده بود و لباس بازیگرها عوض شده بود؛ که تمام مستبدین درباری و سلسله جلیله قاجاریه و هواخواهان مخربان ایران، غاصبین تخت و تاج کیان، همه احرار، همه ملت‌خواه، همه ایران‌دوست شدند [...] اهالی ایران بدبخت بی‌علم بی‌خبر را گله‌گله به مجلس نظار آورده، تعرفه گرفته، رأی خود به اسم اشخاصی می‌دادند که نه آن‌ها را دیده و نه شناخته و نه نام‌شان می‌دانند.»^{۴۰}

پاینده، حسین. (۱۳۸۹)، داستان کوتاه در ایران: داستان‌های رئالیستی و ناتورالیستی، تهران، صص

۳۸ - ۴۵

خداداده (۱۳۹۵)، صص ۱۶۰ - ۴۰

آن چه را که راوی اول شخص ناظر جلد اول روز سیاه کارگر از زبان بختیار در مورد شکست جنبش مشروطه می‌خوانیم، راوی سوم شخص دانای کل نامحدود جلد دوم روز سیاه کارگر به زبان دیگری می‌گوید؛ در تصاویر شاعرانه می‌گوید: « شبی تیره و قیرگون بود که در میدان رقابت روز سیاه کارگر عرض اندام می‌نمود. طبیعت مظلوم‌کش با رنجبران نیمه‌سیر ملامعه و تفریح می‌نمود. سیارگان در اوج ثریا با دیدگان درخشان، بر فجایع و شناختِ اولاد آدم یا اشرف مخلوقات، نگران بر قانون بی‌عمل و گفتار بی‌اثر پارلمان، لبخند می‌زند [...] دُب اکبر در پیش مشروطه‌خواهان مستبد کردار، روبه‌آسا در کهکشانِ فلک معوج راه می‌رفت. سفرهٔ یتیمانِ چرخ، از ترس هجوم گدا گرسنهٔ ایرانی فروپیچیده؛ قطب، از ستم‌کشی و عادت به ظلم نمودنِ این کشور، طاقت ایستادگی او فرسوده گشت و روی به دیار مغرب نهاد.»^{۴۱}

در جلد اول روز سیاه کارگر انگار «من راوی» در مکان‌هایی محدود ذهن و زبان بختیار را فریاد می‌کند؛ در جلد دوم شاید «اوی راوی» ذهن و زبان نویسنده‌ی روز سیاه کارگر را فریاد می‌کند؛ ذهن و زبان علی خداداده را. فاصله‌ی زبان جلد اول و دوم روز سیاه کارگر شاید فاصله‌ی زبان بختیار و علی خداداده هم هست.

هر دوی آن‌ها اما شکست مشروطیت را فریاد می‌کنند؛ فردا را آرزو می‌کنند؛ آرزوی پیروزی طبقه‌ی کارگر را. عناصر عمده‌ی روز سیاه کارگر را در پیش‌گفتار ناصر مهاجر و اسد سیف یک بار دیگر بخوانیم.

۱۰

عناصر عمده‌ی روز سیاه کارگر را در پیش‌گفتار ناصر مهاجر و اسد سیف را چنین می‌خوانیم: تصویر وضع نابه‌سامان اجتماعی، ستایش مناسبات اجتماعی ایران باستان و فرنگ، حضور راوی‌ی اول شخص ناظر در جلد اول، حضور سه نوع تیپ زن، ایللیاتی، دهقان، خانه‌دار که دلالت ازدواج و خودنما هستند، حضور ردپای رمان قرن نوزدهم و سنت قصه‌گویی شرقی، حضور دنیای کافکایی، پیروی از مکتب ادبی‌ی رئالیسم.

همه‌ی این عناصر را شاید بتوانیم چنین هم بخوانیم: درد انسان‌کش امروز تنها در فردایی که خواهد آمد جبران خواهد شد. فردایی که شاید عناصری از اندیشه‌ی ایران باستان و روایتی از اسلام را نیز در خود داشته باشد. این اما تنها به شرطی ممکن خواهد بود که رنج‌بران رهبری تغییر را بر عهده بگیرند.

همه‌ی این عناصر را اما انگار احمدعلی خداداده خود چنین می‌خواند: «گشته ایجاد از دست ماها / قلعه و پارک را سقف بنیان / حق مسکنی نیست ما را / در همه مملکت‌های ساسان / [...] وز حریت ز قانون، مساوات / جمله ماییم از آن بی‌نصیبان / [...]»^{۴۲}

عناصر عمده‌ی روز سیاه کارگر را در آنچه ما در کنار پیش‌گفتار ناصر مهاجر و اسد سیف خواندیم، یک بار دیگر بخوانیم.

۱۱

عناصر عمده‌ی روز سیاه کارگر را در آنچه ما در کنار پیش‌گفتار ناصر مهاجر و اسد سیف خواندیم، چنین می‌خوانیم: اتصال کوتاه، تداخل ژانرها، کثرت حادثه، حضور دو

دوره از تاریخ رمان فارسی، برجسته‌گی رنج‌های زمانه، بن‌مایه‌هایی که تنها درد را تداعی می‌کنند، حضور راوی‌ی دانای کل نامحدود در جلد دوم.

همه‌ی این عناصر را شاید بتوانیم درست همان‌گونه که عناصر عمده‌ی پیش‌گفتار ناصر مهاجر و اسد سیف را خواندیم، بازهم چنین بخوانیم: درد انسان‌کش امروز تنها در فردایی که خواهد آمد جبران خواهد شد. فردایی که شاید عناصری از اندیشه‌ی ایران باستان و روایتی از اسلام را نیز در خود داشته باشد. این اما تنها به شرطی ممکن خواهد بود که رنج‌بران رهبری تغییر را بر عهده بگیرند.

همه‌ی این عناصر را اما انگار احمدعلی خداداده خود چنین می‌خواند: «[...] زین نکته ملول و متحیر کله‌ام دنگ / گویی که به فرق من بیچاره زند سنگ / ز جوش دل از دوره مشروطه قانون / پیچید به گوشم چون ادارات همی زنگ / مشروطه ما هست مگر باز ستبداد / نایاب کند فضل و هنرمندی و فرهنگ.»^{۴۳}

روز سیاه کارگر را کمی دیگر هم بخوانیم.

۱۲

در روز سیاه کارگر زمان خطی، توصیف جزئی‌نگرانه‌ی مکان، شخصیت‌های تیپیک، زاویه دید اول شخص ناظر، زاویه دید سوم شخص دانای کل نامحدود، اتصال کوتاه، تداخل ژانرها، همه جز در خدمت عکس‌برداری از واقعیت به کار گرفته نمی‌شوند؛ که انگار همه‌ی ترفندها تنها در خدمت رئالیسمی قرار می‌گیرند که فریاد درد و آواز آرزو و امکان و راه‌رهایی از درد را در قاب دوربین دارد.

در قاب دوربین روز سیاه کارگر شاید بتوان فریاد درد را در این تکه شعر احمد شاملو هم خواند: «همیشه همان ... / اندوه / همان: / تیری به جگر درنشته تا

خداداده (۱۳۹۵)، ص ۲۸۸^{۴۳}

سوفار. / تسلاى خاطر / همان: / مرثیه‌ی ساز کردن. - / غم همان و غم واژه همان /
نام صاحب مرثیه / دیگر.»^{۴۴}

در قاب دوربین روز سیاه کارگر شاید بتوان این سخن کارل مارکس را هم خواند:
«فیلسوفان به راه‌های گوناگون فقط جهان را تفسیر کرده‌اند؛ نکته بر سر تغییر جهان
است.»^{۴۵}

در قاب دوربین روز سیاه کارگر شاید بتوان چنین هم خواند: گاه تنها مرهم درد،
آرزوی درمان است.

فروردین‌ماه ۱۳۹۶

آوریل ۲۰۱۷

^{۴۴} <http://shamlou.org/?p=269>